

## (عنوان مقاله : نگاهی به عناصر مدیریت در اسکندرنامه ی حکیم نظامی گنجوی)

### نام و نام خانوادگی نویسنده اول (بهرروز اظهري)

وابستگی سازمانی نویسنده ( عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سراب )  
آدرس پست الکترونیک نویسنده ( behrouz.azhari@gmail.com )

### نام و نام خانوادگی نویسنده دوم ( سعید فرزانه فرد )

وابستگی سازمانی نویسنده ( عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سراب )  
آدرس پست الکترونیک نویسنده ( Farzane.saeed@gmail.com )

### چکیده

آنچه در حال حاضر به عنوان دانش مدیریت مطرح می شود ، مربوط به اواخر قرن نوزدهم و عمدتاً قرن بیستم بوده و بر احدی پوشیده نیست که مدیریت علمی در پیشرفت و توسعه جوامع علمی و بشری ، چه نقش مهم و اساسی ایفا کرده است . اما سوال این است که آیا قبل از قرن نوزدهم و مطرح شدن مدیریت علمی به معنای واقعی خود ، هیچ گونه دیدگاه مدیریتی در جوامع انسانی نبوده و گذشتگان ما با این علم بیگانه بوده اند ؟

بی شک با اندک مطالعه و تحقیق در آثار ادبی جهان و بویژه نوشته های مربوط به ادبیات کهن فارسی به راحتی معلوم می شود که گذشتگان چه بسا دیدگاه های مفیدی در این زمینه از خود به یادگار گذاشته اند .

در این مختصر ، نگارنده سعی دارد با مقایسه و تطبیق اجمالی ویژگی های رهبری و عناصر پنجگانه ی تئوری مدیریت هانری فایول با اندیشه های مدیریتی حکیم نظامی گنجوی در دو اثر گرانسنگ شرفنامه و اقبال نامه نشان دهد که شاعران زیادی در قلمرو زبان و ادبیات فارسی پرورش یافته اند که ضمن فتح کردن قله های رفیع سخن وری،مدیران لایقی نیز بوده و دیدگاه های ارزشمندی در زمینه ی مدیریت ارائه کرده اند .

**واژگان کلیدی:**عناصر مدیریت ، ایده های مدیریتی نظامی ، شرفنامه ، اقبال نامه .

## مقدمه

اغلب نظریه پردازان مدیریت، اعتقادشان بر این است که اگرچه مدیریت به مفهوم کلی و اعم آن سابقه ای به قدمت حیات بشری دارد؛ اما مدیریت علمی و تکامل آن از اواخر قرن نوزدهم میلادی فراتر نرفته و نهایتاً در قرن بیستم توانسته در مجامع دانشگاهی راه خود را باز کرده و به جایگاه قابل قبولی برسد.

پیشرفت این علم تا انقلاب صنعتی خیلی محسوس نبود و مشکلات و نارسایی های زیادی نیز پشت سر هم مشاهده می شد که همین مشکلات مقدمه ی مطالعات گسترده توسط دانشمندانی نظیر فردریک وینسو تیلور، چارلز بابیج و آلتون مایو گردید که در نهایت به پیدایش «مکتب روابط انسانی» یا نئوکلاسیک منتهی شد که آلتون مایوی استرالیایی مدرّس دانشگاه هاروارد بنیان گذار آن به شمار می آید (برگرفته از مقدمه ی کتاب اصول و مبانی مدیریت، عبدالله جاسبی).

به مرور زمان نظریه های متعددی پشت سر هم ارائه و در نهایت به تکامل علم و دانش مدیریت منجر شد. نگارنده ی این سطور سعی دارد با مقایسه ی برخی از ویژگی های رهبری و عناصر مدیریت هنری فایول پدر تئوری مدیریت با نظریه های مدیریتی حکیم نظامی گنجوی در مثنوی اسکندرنامه به پیشینه ی دانش مدیریت در ادبیات غنی فارسی اشاره ای مختصر داشته باشد.

## تعریف مدیریت

عبارت است از هماهنگ کردن منابع انسانی و مادی برای نیل به هدف (عبدالله جاسبی، 1388).

مدیریت یعنی دستیابی به هدف های سازمانی از طریق هدایت و رهبری؛ بنابراین هرکس حداقل در مراحل یا فعالیت های معینی از زندگی خود یک مدیر است (علی علاقه بند، 1388).

ماری پارکر مدیریت را هنر انجام دادن امور به وسیله ی دیگران تعریف کرده است (فیضی، 1383).

## ویژگی ها و صفات فرمانده یا رهبر

به طور کلی، محققان نتوانسته اند مجموعه ی مشخصی از صفاتی را به دست دهند که رهبران را از غیر رهبران تفکیک کند. در یک بررسی شامل بیش از سه هزار و چهار مدیر، مورد احترام ترین رهبران به عنوان آدم های صادق، دارای قابلیت، آینده نگر و قابل اعتماد توصیف شدند. چنین صفات مثبتی ممکن است کارآمدی رهبر را افزایش دهد، لکن از جمله صفاتی که به عنوان مبانی موفقیت رهبری مهم تلقی می شوند می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

شاخص های اخلاقی نظیر عدالت و دادگستری، بخشنده بودن، عفو و اغماض از خطا و اشتباه دیگران و داشتن هوش سرشار، تجربه ی مفید، قدرت جسمانی بالا، آگاهی از علم روز و بالاخره دانش ویژه که با مقایسه ی اجمالی، مصادیق بارزی برای هر یک از موارد فوق از متن شرفنامه و اقبالنامه ذکر خواهد شد.

عدالت، دادگستری و نگه داشتن اندازه در کارها

چنان دادگر بود کز دادِ خویش دُمِ گرگ را بست بر پایِ میش

گلوی ستم را بد انسان فشرد که دارا بدان داوری رشک بُرد

(نظامی، ۱۳۸۰)

ولایت ز عدلش پُر آوازه گشت بدو تاج و تختِ پدر تازه گشت

(همان)

نه آن کرد با مردم از مردمی که آید در اندیشه ی آدمی

به آزدنِ کس نیاورد رای برون از خطِ عدلِ ننهاده پای ...

چنان دادگر شد که هر مرز و بوم زدی داستان کای خوشامرز روم

(همان)

به مور آن دهد کاو بود مورخوار دهد پیل را طعمه ی پیل وار

نه چون خامکاری که مستی کند به خامه زدن خام دستی کند

رهاورد موری فرستد به پیل  
دهد پشه را راتبِ جبرئیل

همه کارِ شاهان شوریده آب  
از اندازه نشناختن شد خراب ...

سخایی که بی دانش آید به جوش  
ز طبلِ دریده برآرد خروش

مراتب نگه دار تا وقتِ کار  
شمردن توانی یکی تا هزار ...

جهاندار چون ابر و چون آفتاب  
به اندازه بخشد، هم آتش، هم آب ...

به حمداله این شاهِ بسیار هوش  
که نازشخر است و نوازش فروش

ز بر سختنِ کوه تا برگِ کاه  
شناسد همه چیز را پایگاه (نظامی، 1386)

به کس بر جوی جور نگذاشتی  
جهان را به میزان نگه داشتی

اگر پیره زن بود و گر طفلِ خرد  
گه دادخواهی بدو راه بُرد (همان)

بخشنده بودن

به هر جا که رایت برآرد بلند  
سرِ کیسه را برگشاید ز بند

به اندازه ی هر که را مایه ای  
دها و دهش را دهد پایه ای (نظامی، 1386)

نبینی که در بزم چون نوبهار  
درم ریز دو دُر نماید نثار (همان)

چو در داد بیشی و پیشیست هست  
سزد گر شوی بر کیان پیشدست

دو وارث شمار از دو کانِ کهن  
تو را در سخاو مرا در سُخن (همان)

به بازارگانان رها کرد باج  
نجست از مقیمانِ شهری خراج

ز دیوانِ دهقان قلم برگرفت  
ز بیمایگان سرِ درم برگرفت

عمارت همی کرد و زر می فشاند  
همه خار می کند و گل می فشاند

به هر ناحیت نامِ داغش رسید  
به مصر و حبش بوی باغش رسید

گشاده دو دستش چو روشن درخش  
یکی تیغ شد یکی تاج بخش (نظامی، 1380)

داشتن هوش سرشار

همه ساله شهزاده ی تیز هوش      به جز علم را ره ندادی به گوش

به باریک بینی چو بشتافتی      سخن های باریک دریافتی (نظامی، 1380)

بر این گونه می زیست با رای و هوش      ز هر دانش آورده دیگی به جوش (همان)

همش هوشِ دل بود و هم زورِ دست      بدین هر دو بر تخت شاید نشست ...

گهی راز با انجمن می نهاد      گه از راز انجم گره می گشاد (همان)

به حمداله این شاه بسیار هوش      که نازش خر است و نوازش فروش (نظامی، 1386)

آگاهی از علم روز و کسب مهارت و توانایی های لازم

چو شمشیرش آتش برآرد ز آب      میانجی کند ابر بر آفتاب

کجا گشت شاهین او صیدگیر      ز شاهین گردون برآرد نفیر

عقابش چو پر برزند بر سپهر      شکارش نباشد مگر ماه و مهر (همان)

در ابیات بالا از شمشیرزنی و مهارت شکار به عنوان نمونه هایی از مصادیق علم روز یاد شده است.

ز پولاد خایانِ شمشیرِ زن      کمر بسته بودی هزار انجمن (همان)

اگر اسکندر خودش یک استاد بزرگ شمشیرزنی نبود، پولاد خایان شمشیرزن آن طور کمر انقیاد و طاعت در مقابل او نمی

بستند و بدون شک اسکندر در شمشیرزنی از مهارت بسیار بالایی برخوردار بوده است.

زهر در به دانش دُری در کشید      وزان جمله دریایی آمد پدید ...

اشارت چنان شد ز تخت بلند      که داناست نزدیک ما ارجمند ...

ز فرهنگ آن شاه دانش پسند      شد آواز یونان به دانش بلند (همان)

کباده ز چرخ کمان ساختی      به هر گشتنی تیری انداختی

به نخچیرگه شیر کردی شکار      ز گور و گوزنش ز رفتی شمار (نظامی، 1380)

یعنی موقع شکار فقط به شکار شیر می پرداخت و توجهی به گور و گوزن نمی کرد (داشتن مهارت بالا در شکار به عنوان علم و فن روز).

دانش ویژه

ز افسونگران چند جادوی چُست	کز ایشان شدی بندِ هاروت سُست
زبان آورانی که وقتِ شتاب	کلیچه ربودندی از آفتاب
حکیمانِ باریک بین بیش از آن	که رنجانم اندیشه ی خویش از آن (نظامی، 1386)
ربود از دلیران تواناتری	سرِ زیرکان شد به داناتری
چو خطّش قلم راند بر آفتاب	یکی جدول انگیخت از مشک ناب
حساب جهانگیری آورد پیش	جهان را زبون دید در دستِ خویش (نظامی، 1380)

تجربه ی مفید

جهانش گه جنگ و صلح آزمود	ز جنگ اش زبان دید و از صلح سود (نظامی، 1380)
ز هر عبره کاندر شمار آمدش	نمودارِ عبرت به کار آمدش (نظامی، 1386)
شد آگه که در عرضگاهِ جهان	نهفتیده ی کس نماند نهان
به خاری که در سنگِ خارا شود	سرانجامِ کار آشکارا شود (همان)

قدرت جسمانی بالا

چنان شد که با زورِ بازوی او	نچربید کس بر ترازوی او
چو در زور پیچیدی اندام را	گره برزدی گوشِ ضرغام را (نظامی، 1380)
چو شمشیرش آتش برآرد ز آب	میانجی کند ابر بر آفتاب (نظامی، 1386)

عناصر مدیریت

هنری فایول که از او به عنوان پدر تئوری مدیریت یاد می شود؛ مدیریت را در قالب پنج عنصر عمده تعریف می کند: برنامه ریزی، سازمان دهی، فرماندهی، هماهنگی و کنترل (عبدا.. جاسبی، 1388).

با توجه به اینکه هماهنگی بیش از آن که یک وظیفه یا عنصر مدیریت به حساب آید، هدف مدیریت محسوب می گردد، وظایف اصلی مدیریت را می توان در پنج عامل برنامه ریزی، سازمان دهی، تأمین نیروی انسانی، هدایت و کنترل خلاصه کرد، که به ترتیب ضمن تعریف هر یک، نمونه هایی از اسکندرنامه ی نظامی (شرفنامه و اقبالنامه) استخراج و با آن مقایسه می گردد.

### 1- برنامه ریزی

عبارت است از فرایند تعیین هدف ها و تدوین برنامه ها برای تحقق آنها (جان آر شرمر هورن، 1386). برنامه ریزی یعنی ریختن طرحی برای آینده ی مطلوب تا بتوان توسط آن راه های مؤثر و قابل حصول را تعیین نمود و به زبانی دیگر نوعی آینده نگری است.

به بیانی دیگر برنامه ریزی براساس پیش بینی و دورنگری درباره ی اینکه برای رسیدن به هدف معینی چه کاری، چگونه، در طی چه مدت زمان و به وسیله ی چه افرادی بایستی انجام شود، استوار است (عبدا... جاسبی، 1388).

اولین گام در برنامه ریزی تعیین هدف یا سلسله هدف هاست و هیچ برنامه ای بدون داشتن هدف، معنی ندارد و بدون آن امکان هماهنگی و وحدت عمل در انجام آن پیدا نمی شود (جان آرشر مرهورن، 1386).

نمونه ی آشکار اصل تعیین هدف یا سلسله اهداف در برنامه ریزی را می توان در داستان نبرد اسکندر مقدونی با لشکر زنگیان از مثنوی شرفنامه مشاهده کرد که ارسطو وزیر خردمند روم ضمن تشویق پادشاه (اسکندر) به مقابله ی با دشمن چند هدف را برای او ترسیم می کند:

وزیر خردمند پیروز رای      به پیروزی شاه شد رهنمای

که برخیز و بخت آزمایی بکن      هلاک چنان ازدهایی بکن

برآمد مگر کاری از دست شاه      که شه را قوی تر کند پایگاه

شود مصر و آن ناحیت رام او      برآید به مردانگی نام او

دگر دشمنان را درآرد به خاک شود دوست پیروز و دشمن هلاک

سکندر به دستوریِ رهنمون ز مقدونیه بُرد رأیت برون

یکی لشگر انگیخت کز ترک و تیغ فروزنده برآمد به میخ (نظامی، ۱۳۸۰)

### 1-2 اصل مشارکت عمومی در تعیین هدف ها

مشارکت رمز اساسی برنامه ریزی است و می تواند درک، قبول و تعهد افراد را نسبت به برنامه ریزی نهایی افزایش داده و موجب بالا رفتن خلاقیت افراد سازمان گردد. رمز موفقیت اسکندر در تمامی جنگ های توسعه طلبانه ی او همین اصل بود که ذیلاً به ذکر چند نمونه شاهد بسنده می شود.

شنیدم که هر جا که راندی چو کوه نبودی درش خالی از شش گروه

ز پولاد خایان شمشیرزن کمر بسته بودی هزار انجمن

ز افسونگران چند جادوی چُست کزیشان شدی بندِ هاروت سُسْت ...

چو کاری گره پیش باز آمدی به مشکل گشادن نیاز آمدی

ز شش کوبه صف برآراستی ز هر کوبی یاری خواستی

به اندازه ی جهدِ خود هر کسی در آن کار یارب نمودی بسی

به چندین رقیبان یاریگرش گشاده شدی آن گره بر درش

به تدبیر پیرانِ بسیار سال به دستوریِ اختر نیک فال

چو زین گونه تدبیر ساز آمدی دو اسبه غرض پیشباز آمدی (نظامی، ۱۳۸۶)

ازان فیلسوفان گزین کرد هفت که بر خاطرِ کس خطایی نرفت



ارسطو که بُد مملکت را وزیر      پلیناسی برنا و سقراطِ پیر

فلاطون و والیس و فرفور یوس      که روح القدس کردشان دستبوس

همان هفتمین هرمسِ نیک رای      که بر هفتمین آسمان کرد جای (همان)

شه دادگر داورِ دین پناه      چو دانشت کاورد رنگی سپاه ...

ارسطویِ بیدار دل را بخواند      وزین دربسی غصّه با او براند (نظامی، 1380)

وزیرِ خردمند را خواند پیش      خبرِ دادش از رازِ پنهانِ خویش ...

چه دستان توان آوریدن به دست      کز آن رنگیان را درآید شکست

برانداز رایی که یاری دهد      ازین وحشتم رستگاری دهد (همان)

## 2- سازمان دهی

در بحث مدیریت، سازمان دهی را فرایند تعریف فعالیت های کاری و ترتیب گروه بندی افراد و سایر منابع به منظور انجام آن فعالیت ها به بهترین نحو ممکن می دانند. به دیگر سخن سازمان دهی یعنی تعیین موارد استفاده ی منظم از کلیه ی منابع موجود در نظام مدیریت (فیضی، 1382).

بعد از برنامه ریزی نوبت به سازمان دهی امور می رسد تا برنامه ها به نحو مناسب اجرا شوند. برنامه ریزی جهت را مشخص می کند و سازمان دهی نیز سیستم هایی را برای اجرا و به ثمر رساندن برنامه ها به وجود می آورد (جان آرشرمر هورن، 1386)

و اینک نمونه هایی از متن شرفنامه که به صف آراییی لشکر توسط اسکندر در مقابل زنگیان اشاره دارد:

جهان از دلیران لشکرشکن      کشیده چو انجم بسی انجمن

از آیینه ی پیل و رنگِ شتر      صدف را شبه رُست بر جای دُر ...



برآراست لشکر به آیینِ روم      چو آرایشِ نقش بر مُهرِ موم ...

زده لشکرِ رومِ رایت بلند      زمین در کمان آسمان در کمند

به قلب اندر اسکندر فلیقوس      جناحی برآراسته چون عروس

ز پیش سپه زنگیِ قیرگون      جناحی برآورده چون بیستون (نظامی، 1380)

چو کاری گره پیش باز آمدی      به مشکل گشادن نیاز آمدی

ز شش کوبه صف برآراستی      ز هر کوبی یاری خواستی

به چند رقیبان یاریگرش      گشاده شدی آن گره بر درش

به تدبیر پیران بسیار سال      به دستوریِ اخترِ نیک فال

چو زین گونه تدبیرساز آمدی      دو اسبه ش غرض پیشباز آمدی (نظامی، 1363)

### 3- هدایت و رهبری

رهبری عبارت است از توانایی ایجاد حالتی در کارکنان که با اعتماد به نفس و علاقه مندی انجام وظیفه نمایند (عبدا... جاسبی، 1388).

رهبری یعنی فرایند نفوذ در دیگران و برانگیختن آنها برای همکاری با یکدیگر در جهت تحقق هدف های سازمانی (فیضی، 1383).

اسکندر در نبرد زنگی ها، وقتی حدود هفتاد نفر از سربازان و پهلوانان اش به دست زواجه ی زنگی به کام مرگ کشانده شده و از پا در می آیند، در جایگاه یک رهبر و فرمانده لایق، چاره را در این می بیند که برای از بین بردن ترس نیروها، برگرداندن اعتماد به نفس و تحریض آنها به مبارزه، شخصاً پا به میدان گذاشته و با رجزخوانی، پهلوانان دشمن را قتل عام می کند:

بزد بانگ بر روی که ای زاغ پیر      عقاب دلیر آمد آرام گیر

اگر برنتابی عنان را ز راه      کنم بر تو عالم چو رویت سیاه ...  
چه لافی که من دیو مردم خورم      مرا خور که از دیو مردم ترم  
من آن روم سالارِ تازی هُش ام      که چون دشنه ی صبح رنگی کُش ام  
چو هندی ز نم بر سر زنده پیل      زند پیل بان جامه در خُم نیل (نظامی، 1380)

سکندر بدو گفت چندین ملاف      مران بیهده پیش مردان گزاف  
ز مردانگی لاف چندین مزین      هراسان شو از سایه ی خویشتن  
بترس ارچه شیری ز شیرافکنان      دلیری مکن با دلیرافکنان (همان)

#### 4- هماهنگی

فرایند تلفیق فعالیت واحدهای مجزا از یکدیگر برای پی گیری کارآمدِ تحققِ سازمانی است. بدون هماهنگی ممکن است افراد نقش خود را در کل سازمان فراموش و تلاش کنند به بهای هدف های سازمان، خواسته های واحد خود را جامه ی عمل ببوشانند (فیضی، 1383).

هماهنگی به معنی ایجاد ارتباط مناسب و منطقی میان وظایف افرادی که عملیات گوناگونی را انجام می دهند؛ برای جلوگیری از اختلاف مسئولیت و ایجاد وحدت عمل به منظور تحقق اهداف مشترک سازمان است (همان).

از مطالعه ی داستان جنگ اسکندر و دارا چنین استنباط می شود که عدم وجود فرایند هماهنگی در مدیریت دارا که آن هم معلول ظلم و بیداد او در حق زیردستان و عامل اصلی کشته شدن وی به دست دو تن از سرهنگان لشکرش بود - در نهایت به شکست سپاه ایران و پیروزی اسکندر و لشکر روم منجر شد.

به دارا دو سرهنگ بودند خاص      به اخلاص نزدیک و دور از خلاص

ز بیداد دارا به جان آمد،      دل آزدگی در میان آمده

بر آن دل که خونریز دارا کنند      بر او کین خویش آشکارا کنند



چو زین گونه بازاری آراستند      به خون از سکندر امان خواستند

که ماییم خاصانِ دارا و بس      به دارا ز ما خاص تر کیست کس؟

ز بیدادِ او چون ستوه آمدیم      به خونریزِ او هم گروه آمدیم

بخواهیم فردا برو تاختن      ز بیدادِ او مُلک پرداختن ...

و لیکن به شرطی که بر دسترنج      به ما برگشاده کنی قفلِ گنج

ز ما هر یکی را توانگر کنی      به زر کارِ ما هر دو چون زر کنی

سکندر بدان خواسته عهد بست      به پیمان درخواستِ داد دست

نشد باورش کان دو بیداد کیش      کند این خطا با خداوندِ خویش ...

چو آن عاصیانِ خداوند گُش      خبر یافتند از خداوندِ هُش

که بر گنجشان کامکاری دهد      به خونریزِ بدخواه یاری دهد

حقِ نعمت شاه بگذاشتند      پیِ کشتن شاه برداشتند (نظامی، 1380)

کس از خاصگان پیشِ دارا نبود      کزو دردِ کس مدارا نبود

دو سرهنگِ غدار چون پیلِ مست      بر آن پیلتن برگشادند دست

زدندش یکی زخمِ پهلوگذار      که از خون زمین گشت چون لاله زار

درافتاد دارا بدان زخمِ تیز      ز گیتی برآمد یکی رستخیز

درخت کیانی در آمد بخاک      بغلتید در خون تنِ زخمناک (همان)

## 5- کنترل و نظارت

فرایندی است برای حصول اطمینان از این که فعالیت های انجام شده و برنامه ریزی شده با هم مطابقت دارد (فیضی، 1383)

در یک سازمان ممکن است برنامه ریزی و ساختار سازمانی ایجاد شود و کارکنان، هدایت و برانگیخته شوند ولی هنوز هیچ اطمینانی وجود ندارد که فعالیت ها آن گونه که برنامه ریزی شده اند و هدف ها به آن صورت که مدیران در نظر دارند تحقق یابد. بنابراین نظارت به عنوان آخرین حلقه ی زنجیره ای وظایف مدیریت دارای اهمیت است (همان).

در حقیقت، نظارت و کنترل، توجه به نتایج امور، جهت اصلاح عملکرد زیردستان است و البته مدیران موفق در طول فرایند نظارت، ضمن شناخت عملکرد کارکنان متوجه تفاوت های فردی نیز می شوند.

از مصادیق بارز فرایند کنترل در داستان نبرد اسکندر با زنگی ها، انتخاب طوطیانوش به عنوان پیک و قاصد و روانه کردن او به سمت لشکر دشمن می باشد و این انتخاب حاصل نظارت مدبرانه ی اسکندر فرمانده لایق لشکر روم بوده که در مسیر این نظارت به شناخت واقعی از آن جوان سخنور توانا دست پیدا کرده و چنین مسئولیت خطیری را به او سپرد:

ز روی تنی بود بس مهربان      زبان آوری آگه از هر زبان

دلیر و سخنگوی و دانش پرست      به تیر و به شمشیر گستاخ دست

کشیده دم اش طوطیان را به دام      سخن پروری طوطیانوش نام

به شیرین سخن های مردم فریب      ربوده نیوشندگان را شکیب

ندیم سکندر به بیگاه و گاه      مُحاسب در احکام خورشید و ماه

سکندر به حکم پیام آوری      بر خویش خواندش ز نام آوری

بفرمود تا هیچ نارد درنگ      شتابان شود سوی سالار رنگ

رساند بدو بیم شمشیر شاه      مگر بشنود باز گردد ز راه

به زنگی زبان رهنمونی کند که آهن در آتش زبونی کند

جوانمرد گل چهره چون سروبن ز رومی به زنگی رساند این سخن

که دارنده ی تاج و شمشیر و تخت روان کرد رایت به نیروی بخت

جوان دولت و تیز و گردنکش است گه خشم سوزنده چون آتش است ...

چو بر شاخ آهو کشد چرم گور بدوزد سر موی بر پای مور

چنان به که با او مدارا کنید بنالید و عذر آشکارا کنید

نباید که آن آتش آید به تاب که ننشیند آنکه به دریای آب

به مهرش روان باید آراستن مبارک نشد لیکن ازو خواستن

جهانش گه صلح و جنگ آزمود ز جنگش زیان دید و از صلح سود (نظامی، 1380)

### نتیجه گیری

مدیریت، علمی است که شالوده ی آن از قرن نوزدهم میلادی ریخته شده و در قرن بیستم با ظهور نظریه پردازان بزرگ جهانی این علم به یکی از شاخه های علوم مدرن تبدیل شده و تحولات عظیمی را در حوزه های مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره رقم زده است. مدیریت را می توان در شکل سنتی آن نیز مشاهده کرد و بی شک در تقسیم بندی علوم در ادوار گذشته به مدیریت هم توجه می شده است.

بسیاری از کتب گذشتگان به ویژه متون کلاسیک فارسی سرشار از آموزه های مدیریتی است. برای مثال کلیله و دمنه، قابوسنامه و سیاست نامه جزو کتاب های مدیریتی به حساب می آیند.

کشورداری، شیوه ی تعامل با دوست و دشمن، عدالت ورزی، رعایت حقوق شهروندان از مواردی است که در متون یاد شده مد نظر قرار گرفته است.

منظومه سرایانِ بزرگِ ایرانی نیز به نوبه ی خود در آثار ارزشمند خود اعمّ از غنایی، حماسی، عرفانی و تعلیمی به این عنصر دقت کرده اند.

عقل گرایی مطرح در این نوشته ها به نوعی می تواند با شیوه های مدیریتی آنها ارتباط مستقیم داشته باشد. از این میان آثار حکیم نظامی گنجه ای بسیار برجسته می نماید. خسرو و شیرین، اسکندرنامه (شرفنامه و اقبالنامه) نمونه هایی از منظومه های نظامی حاوی مطالب بسیار سودمند در این حوزه به شمار می آید.

مقاله ی حاضر به بررسی نمودهای مدیریتی در اسکندرنامه ی آن حکیم فرزانه پرداخته و آن را با نظریه ها و عناصر مدرن مدیریتی مقایسه کرده است.

پژوهش پیش رو نشان می دهد که صاحبان منظومه های شعری فارسی، همچون نظامی، دارای افکار بلند اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به ویژه مدیریتی بوده اند؛ چرا که بدون داشتن چنین توانایی ها هرگز نمی توانستند به موقعیت و جایگاه های فعلی برسند.

اندیشه های بزرگ همواره جاودانه اند؛ هم چنان که آثار این نابغه های ادبی ماندگار و همیشگی است. برنامه ریزی، سازمان دهی، هدایت و رهبری، هماهنگی و کنترل و نظارت پنج اصل مهم مدیریتی است که به تبیین و تطبیق آنها در ابیات دو منظومه ی شرفنامه و اقبالنامه ی نظامی اهتمام شده است.

## منابع و مأخذ

- 1- پاشایی فخری، کامران (1391)، بررسی جایگاه مدیریت در قرآن کریم، چاپ اول، تبریز، انتشارات مولی.
- 2- جاسبی، عبدالله (1388)، اصول و مبانی مدیریت، چاپ هجدهم، تهران، انتشارات دفتر گسترش تولید علم (دانشگاه آزاد اسلامی).
- 3- شمر هورن، جان (1386)، مدیریت و رفتار سازمانی، مترجم مهدی ایران نژاد پاریزی، چاپ دوم، تهران، نشر مدیران.
- 4- فیضی، طاهره (1383)، مبانی سازمان مدیریت، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات پیام نور.
- 5- نظامی گنجوی، الیاس (1380)، شرفنامه ی نظامی گنجوی، تصحیح برات زنجانی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- 6- نظامی گنجوی، الیاس (1363)، سبعة ی حکیم نظامی، تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، تهران، چاپ و انتشارات علمی.
- 7- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (1386)، کلیات [جلد 2]، تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ اول، تهران، انتشارات زوآر.
- 8- هرسی، پال و بلانچارد کنت (1388)، مدیریت رفتار سازمانی، ترجمه ی دکتر علی علاقه بند، چاپ سی ام، تهران، انتشارات امیر کبیر.

Archive of SID